جناب ذبیح فی الکاف

هو المقدّس الأمنع الأبهی

هذا لوح القدس یذکر فیه ما یشتعل به فی قلوب العباد ناراً لعلّ یحرق بها کلّ الحجبات و الاشارات و یجعل انفسهم خالصاً للّه المقتدر العزیز الجمیل تاللّه الحقّ من یقرأ آیات اللّه علی شأن الّذی یجری من لسانه لینقطع عن کلّ من فی السّموات و الأرض و یتقرّب الی مقرّ القدس هذا المنظر المشرق المنیر و لو یطّلعنّ العباد بحبّ الّذی یجری منه حینئذ تلک الکلمات لیفدینّ انفسهم لهذا المظلوم الّذی ابتلی بین یأجوج النّفاق و لن یجد لنفسه ناصراً الّا اللّه الملک العزیز الکریم

و انّک انت یا ذبیح ان استمع لما یوحی عن جهة الکبریآء مقرّ الّذی استوی علیه عرش ربّک العلیّ الأعلی بأنّنی انا حیّ فی الأفق الأبهی اسمع و اری ما فعلوا المشرکون بجمالی الأخری بعد ظهوری الأولی و انا الشّاهد علی کلّ شیء و انا المقتدر المهیمن العزیز القدیر ان یا ذبیح لا توقّف فی امر اللّه ثمّ اشهد بما شهد اللّه قبل خلق الأرض و السّمآء ثمّ انقطع عن مظاهر الأسمآء ثمّ انظر الی الّذی خلقهم بأمر من عنده و لا تکن من الممترین طهّر نفسک عن کلّ الاشارات ثمّ بصرک عن رمد الکلمات ثمّ انظر بطرفی الی جمالی ثمّ انطق بکلماتی فی ثنائی ثمّ عرّف بعینی هذا الجمال الطّاهر المشرق المقدّس البدیع ان یا عبد قم باقتداری ثمّ کسّر سلاسل التّقلید باسمی القدیر ثمّ اغلال الوهم بسلطانی المقتدر العزیز المحیط فوالّذی نطق الفجر بثنائی لو ترید ان تعرفنی بغیری لن تعرف ابداً و بذلک امرت فی الواح اللّه المقدّس العزیز المنیع ان یا ذبیح انّا تحیّرنا من هؤلآء العباد تاللّه الحقّ نزّلنا علیهم آیاتاً لو نقرأها علی الجبال لتندکّ و علی السّمآء لتنفطر و علی الأرض لتنشقّ و مع ذلک ما یحرّکوا هؤلآء فی انفسهم و ما صعدوا الی اللّه فی اقلّ من الحین قست قلوبهم بما اتّبعوا انفسهم و هواهم و اعرضوا عن الّذی بأمره خلقت السّموات و الأرضین فوعمرک لو یأمرهم من احد لیعبدوا العجل یعبدوه فی مذ اللّیالی و الأیّام و یتّخذوه لأنفسهم ربّاً من دون اللّه و ما یتفحّصون لیعرفوه و یسجدوه من غیر شعور و کذلک کان الأمر ان انت من العارفین و ان یأتیهم اللّه بسلطانه و یشهدنّ ملائکة السّموات فی حوله و یظهر لهم کلّ الآیات لن یؤمنوا به ابداً و یعبدون الوهم فی انفسهم من دون بیّنة و لا کتاب مبین فانظر حین الّذی جآء علیّ بسلطنة اللّه و آیاته ثمّ برهانه اعرضوا عنه اکثر العباد بما اتّبعوا الأوهام فی انفسهم و کانوا من الغافلین و کلّ استدلّوا بما عندهم من کلمات اللّه و کلمات الّذین خلقوا بحرف منه ثمّ اعرضوا عن الّذی خلق منزل الآیات بأمره المحکم المتعالی العزیز المنیع و انّهم لو ینظروا اللّه باللّه و ارادوا عرفانه بنفسه ما احتجبوا عن اللّه و لقائه و ما ضلّوا السّبیل کذلک فاشهد فی کلّ ظهور من اوّل الّذی لا اوّل له الی آخر الّذی لا آخر له لتکون من العارفین مع انّ ظهور قبلی قد خرق بقوّة اللّه کلّ الأوهام و وصّاهم فی کلّ سطر بأن لا یعترضوا علی الّذی یظهر بالحقّ و یشتاق ظهوره کلّ من فی الملإ الأعلی و ما خلق بین السّموات و الأرضین فلمّا ظهر بالحقّ اعرضوا عنه و احتجبوا بحجبات انفسهم و کانوا من المعرضین و اذا قیل لهم بأیّ حجّة آمنتم بعلیّ من قبل یقولون الآیات و اذا یتلی علیهم آیات ربّک العزیز العلیم یسودّ وجوههم و ینهزمون عنه و یجعلون اصابع الاعراض فی آذانهم لئلّا یسمعوا کلمات اللّه کذلک غشّتهم حجبات الغفلة و کانوا من الخاسرین و انّک لو تتوجّه بسمع الفطرة الی ما یخرج من افواههم لتسمع منهم ما سمعت من ملّة الفرقان حین الّذی اتی اللّه علی بساط القدس و قضی الأمر من لدن مقتدر قدیر و انّک لو تسمع منّی دعهم و ذکرهم و ما عندهم عن ورائک ثمّ اقبل بوجهک الی جمال ربّک و لا تخف من احد و لا تکن من الصّابرین ثمّ خذ کأس البقآء بیدک الیمنی ثمّ اشربها باسمی الأبهی فتوکّل علی اللّه و انّه ینطقک بالحقّ و یعرّفک ما لا عرفه احد من العالمین و انّا لو نذکر لک ما ورد علینا لا یتمّ بالقلم و المداد و لا یکفیه الألواح و کان اللّه علی ذلک شهید و علیم ولکن نسأل اللّه بأن یحضرک تلقآء العرش لتشهد و تطّلع بأسرار الّتی سترناها عن العباد و ما اذکرنا حرفاً منها بین الخلائق اجمعین قم علی نصرة اللّه و امره تاللّه انّ الّذی اتّخذوه النّاس من دون اللّه محبوباً لأنفسهم فیا لیت کان کأحد مثلهم ولکنّ النّاس کانوا من عبدة الأوهام و الأصنام و کذلک یذکر اسمائهم عند ربّک فی تلک الأیّام الّتی بقینا بین الأنام من غیر ناصر و معین و لقد ارسلنا الیک من قبل لوحاً ثمّ من قبله لوحاً ثمّ من قبله لوحاً و نسأل اللّه بأن یرزقک بها و یظهر لک ما کنز فیها و انّه لهو الغفور الرّحیم و قد حضر فی هذا السّجن بین یدینا کتابک و قرأناه و وجدنا منه نفحات حبّک فی اللّه ربّک و ربّ آبائک الأوّلین و عرفنا شوقک فی اللّه و اشتیاقک بلقائه و ما اردت الورود علی مقرّ ربّک المتعالی العزیز المنیع انّا ما خالفنا فی الوعد و نوفی ما وعدناه کذلک کتبنا علی نفسنا الحقّ قبل خلق السّموات و الأرضین و اردنا ان نحضرک تلقآء الوجه ولکنّ المشرکین حالوا بیننا و بینک و اخرجونا عن الدّیار الی ان جعلونا مسجوناً فی هذه الأرض البعید و انّک لو ترید ان تسافر الی اللّه و تهاجر الیه اذاً اشرقت شمس الاذن عن افق الأمر لتفعل ما ترید و اذنّاک لتحضر بین یدینا و تشهد ما لا شهده احد من العباد و تطّلع بما هو المستور عن انظر العالمین

ای ذبیح قلم اللّه اراده نموده که بلسان بدیع پارسی با تو تکلّم فرماید چه که حبّش با تو بوده و انشآءاللّه خواهد بود پس بشنو نغمات قدس الهی را که بحرفی از آن افئدۀ منقطعین مجذوب شده و خواهد شد لم‌یزل فراموش نشده و انشآءاللّه نخواهی شد سه لوح منیع باخوی داده شد که ارسال دارد شاید لأجل مصلحتی که در سرّ او مستور است تأخیر نموده ولکن کلّ ابداع را لوحی مشاهده کن و بر صدر آن بخطّ ابهی از قلم قدس اعلی باین کلمات احلی مکتوب که ای عباد ظهور حقّ لم‌یزل بدونش مشتبه نشده و لایزال باعمال و افعال و صفات مقدّس از کلّ ممکنات بوده و خواهد بود چه که او بنفسش معروف بوده و ماسوایش باو معروف ایّاکم یا قوم بدونش توجّه ننمائید چه که دونش مخلوقند بامر او و منجعلند بارادۀ او ای عباد ببصر اطهر بمنظر اکبر ناظر شوید لم‌یزل بنفس خود مکلّف بوده‌اید و آیۀ عرفان جمال رحمن در شما موجود و انّه لا یأمر العباد بما لم یکن عندهم و لا یستطیعنّ علیه اگر این رتبه در انسان موجود پس خود بنفس خود مکلّف است در عرفان الهی و محتاج باحدی نه و اگر این آیه مفقود لا بأس علیه و لن یجری علیه قلم الأمر و النّهی باری بشنو ندای این طیر مغنّی در کلّ شیء را و بهیچ حجابی محجوب مشو و بهیچ سبحاتی ممنوع نه ببصر خود در امر اللّه مشاهده کن و در ظهور این عبد بین عباد و ستر دونش و اعلاء امر تفکّر کن که شاید بلطیفۀ امری که نفسی از او مطّلع نیست مطّلع شوی و بکوثر بقا و تسنیم ارقّ اصفی فائز گردی فوالّذی انطقنی بین السّموات و الأرض که اگر از قضایای وارده و رزایای نازلۀ این ارض ذکر نمایم البتّه محزون شوی و سر بصحرا گذاری و لذا حفظاً لنفسک اظهار نشده که شاید بالمواجهه ذکر شود و لیس هذا علی اللّه بعزیز و آن جناب مطّلعند که در اقلّ از آن این عبد بحفظ جان خود نپرداخت لیلاً و نهاراً در دست مشرکین مبتلا بوده تا آنکه امر اللّه مرتفع شد و اسم قدیر بر عرش خود مستوی گشت نفسی را که واللّه الّذی لا اله الّا هو مثل آنکه اهل هند طیور خود را که بطوطی مینامند تعلیم میدهند همان قسم تعلیم نمودم و حفظش فرمودم و چون مشاهده نمود که این عبد در کمال ظهور بین عباد بوده و ضرّی باو راجع نشده و در این ارض هم احدی متعرّض نه از خلف ستر بیرون آمده بر قتلم قیام نمود و چون خود را خاسر یافت بافترا قلم برداشت و نوشت آنچه نوشت اگر آن جناب ببصر حدید در آن نسبتهائی که باین عبد داده ملاحظه نمایند کذبش را مثل آفتاب مشاهده کنند و ادراک نمایند که مقصودی از این وساوس نداشته جز آنکه ناس را از منبع امر منع نماید حال معلوم است که بر این غلام مسجون چه گذشته نفسی که قادر بر او بوده و جمیع شهادت میدهند که آنچه اراده میشد قادر بودم مع‌ذلک با علم باو و به ما فی صدره بایادی قدرت حفظش فرمودم حال بیرون آمده و مفتریاتی باین عبد نسبت داده که قلم حیا میکند از ذکرش و ای‌کاش که از اصل امر مطّلع میشدید اگر حال بصری یافت شود و در کلماتش نظر کند به ما هو علیه واقف شود الواح بدیعی از سماء قدم نازل در جواب اعتراضاتی که بحقّ وارد آورده‌اند انشآءاللّه بنظر آن جناب میرسد درست تأمّل فرمائید و تفکّر کنید انشآءاللّه بلآلی مودعۀ در آن فائز میشوید بشنو در این آخر قول ندایم را جمیع این خلق را مفقود شمر و معدوم دان مگر نفوسی که الیوم بر امر اللّه ثابت و راسخند اینست کلمۀ حقّ و ما بعد الحقّ الّا الضّلال انشآءاللّه امیدواریم که از سحاب رحمت الهی ممنوع نشوید و از غمام مکرمتش محروم نگردید

ای ذبیح در بدایع حکمتم ملاحظه نما که در کلّ اشیاء از آنچه خلق شده مابین ارض و سماء آیات حکمتیّه و ظهورات صنعیّه ظاهر و مشهود است اشارات وهمیّه لم‌یزل ناس را از ساذج عزّ احدیّه و فطرت اصلیّۀ الهیّه محروم نموده و از تغییرات و تبدیلات ملکیّه مضطرب مشو چه که در کلّ شیء این تبدیل بوده و خواهد بود ولکن آنچه ظاهر شود و هویدا گردد البتّه در او حکمتی مستور است که جز افئدۀ صافیه آن لطیفۀ دقیقه را ادراک ننماید مثلاً در شمس ظاهره ملاحظه فرما که جمیع من علی الأرض را تربیت مینماید و اعطآء کلّ ذی حقّ حقّه در این مقام از او مشهود ولکن سراج را ضرّ تمام حاصل و کذلک قمر و نجوم را که کل در نفس خود از نور او بلاضیاء خواهند ماند چنانچه ابداً در یوم فضلی از این اسماء ظاهر نه حال بأسی بر شمس نبوده ظهور او سبب اطفای ضیاء دون او شده حال ملاحظه نمائید که قمر و نجوم و سراج را که منیرند و از اعظم مخلوقات محسوب از ظهور شمس و تربیت آن در این مقام محروم و اشیاء ضعیفه بتربیت شمس در کمال علوّ و ظهور اذاً تفکّر فی نفسک لتکون من الفائزین لعلّ تصل الی مراد اللّه و لا تحتجب عن اشارات المعرضین و همچنین در شمس سماء معانی مشاهده کن و در اسرار خفیّۀ الهیّه و رموزات مستورۀ ربّانیّه تفکّر نما که شاید از فیوضات این بحر اعظم که جمیع ابحر اوّلیّه و آخریّه از او ظاهر و باو راجعند محروم نمانی لسان اللّه میفرماید که باصل امر ناظر شو در این ظهور و بآنچه از قدرت محضه ظاهر شده چه از آیات محکمه و چه از ظهورات آفاقیّه و انفسیّه تا در امرش مستقیم مانی و کلمۀ حقّ را چون کلمات دونش قیاس مفرما چه که از ماسوایش ممتاز بوده و خواهد بود و هر نفسی بعد از استماع مطمئن میشود بأنّ هذا لهو الحقّ ملاحظه در ظهور اوّلم فرما که ناس را جز اشارات کلماتی که در مابینشان مذکور بوده از یمن رحمن محروم نساخته و چون آذان غیر مطهّره بکلمات قبلیّه مأنوس بود لذا از استماع و ادراک نغمات رحمانیّه و کلمات عزّ صمدانیّه در یوم قیامة محروم گشته اینست که در کلّ کتب و صحف و زبر و الواح بلسان قدرت و غلبه نازل فرمودم که در حین ظهور احدی جز بنفس ظهور تمسّک نجوید چه که سالک سبیل هدی بوطن اصلی خود که مقام مسجد اقصای نفس انسانیست فائز نخواهد شد مگر آنکه قلب و بصر و سمع را از کلّ آنچه شنیده مقدّس نماید و این امر بر کلّ ملل در احیان ظهور صعب و مستصعب بوده چه که هر ملّتی باشارات کلمات قبلیّه بحجبات غلیظه محتجب شده و این بسی واضحست احتیاج بتفصیل نبوده و نخواهد بود و در ظهور سنۀ ستّین آن جناب بچشم خود ملاحظه نموده و بگوش خود شنیده ولکن ملّت بیان را لایق و سزاوار نه که از جمال قدم که در قطب زوال بسلطان عظمت و اجلال واقف و مشرق و مضیء است محتجب مانند چه که جمیع حجبات قبل را ظهور قبلم مرتفع فرمود و باصرح بیان و ابدع تبیان جمیع را وصیّت فرموده و در کلّ الواح عرفان نفس قدم را معلّق بامری نفرموده فوا حسرةً علی هؤلآء الّذین علّقوا عرفان اللّه و نفسه بما خلق بقوله المبرم المحکم الحکیم باری لازال شأن ناس این بوده که در ایّام اللّه که شمس مشرق و مضیء و طالع و ظاهر و هویداست اعتنائی نداشته و بحجبات نفس و هوی محتجب بوده‌اند و بعد از غیبت گروهی مجدّداً بوهم صرف اظهار ایمان نموده ولکن غافل از آنکه اریاح امتحان در کلّ احیان در هبوبست و قواصف افتتان در کلّ آن از شطر رحمن مرسول ذرّه را از ذرّه و شعر را از شعر تفصیل میفرماید

ان یا قلم القدم غیّر اللّحن ثمّ غنّ علی لحن عربیّ مبین لعلّ یجذب افئدة الممکنات الی ساحة قدسک و یقرّبهم الی وجهک المقدّس الطّاهر الأطهر المنیر و ینقطعهم عن الّذین اعتکفوا علی اصنام النّفس و الهوی و اعرضوا عن الّذی یشهد له کلّ الکائنات بأنّه لهو اللّه المقتدر العلیّ العظیم قل یا قوم ان ادخلوا هذا الرّضراض البیضآء الّذی ظهر علی لون کثیب الحمرآء فی شاطئ قلزم الکبریآء تاللّه الحقّ لو تشهدنّه ببصری لتشهدنّ فیه کلّ الألوان بعد الّذی جعله اللّه مقدّساً عن کلّ لون و عن کلّ ما خلق بین السّموات و الأرضین قل أ تکفرون بنفسی ثمّ تقرؤون عمّا خرج من قلمی فوا حسرتا علیکم یا ملأ الغافلین

ان یا ذبیح تفکّر فی الّذی جعلنا ظاهره عبرة لعبادنا المتبصّرین بحیث لو یشهد احد مشیه لیوقن بأنّه لم یزل کان کافراً باللّه ثمّ مشرکاً بنفسه و معرضاً عن لقائه و متوهّماً فی امره و متمسّکاً بدونه و متشبّثاً بذیل کلّ مشرک عنید و انّه بعد الّذی ظهر اللّه بسلطانه و ختم النّبوّة بمحمّد رسول اللّه اذاً یستدلّ بالامامة ثمّ بما قاله حسین ابن روح بعد الّذی هو احتجب النّاس من کلمات الّتی یروی عنه بأنّ القائم کان فی جابلقا و امثاله کما سمعت بأذنک و کنت من السّامعین و انّک لو تنظر الیوم لتعرف بأنّ ملأ الفرقان ما احتجبوا عن اللّه و مظهر نفسه الّا بما رواه هذا الرّجل و کان اللّه علی ما اقول شهید و علیم و انّک ان رأیته قل ان یا ایّها الکافر باللّه و المعرض عن حضرته و المشرک بجماله و المنکر بآیاته الّتی احاطت العالمین لو اردنا الیوم بأن نجعل کلّ الأشیآء ولیّاً لنقدر بکلمة الّتی تخرج من قلمی الّذی یحرّکه اصابع قدرتی المتعالی العلیّ الحکیم مت بغیضک یا ایّها المعرض عن اللّه فی ازل الآزال لأنّک لو کنت موقناً باللّه فی عهد ما کفرت بنفسه فی تلک الأیّام الّتی ظهر فیها بسلطان الّذی احاط کلّ الخلائق اجمعین

قل یا ایّها المردود و مظهر النّمرود بأیّ حجّة آمنت بعلیّ من قبل ثمّ من قبله بمحمّد رسول اللّه ثمّ من قبله بابنی الّذی سمّی بالرّوح ثمّ من قبله بالکلیم الّذی نادیناه من شجرة الّتی توجّهت الیها لحاظ اللّه مرّة و نطقت فی کلّ الأحیان بأنّی انا اللّه لا اله الّا انا المقتدر العزیز الکریم قل ان یا کفّ التّراب لم اعرضت عن ربّ الأرباب بعد الّذی شقّت سحاب الأمر و اتی علی سمآء القدس و قضی الأمر من لدی اللّه الواحد المقتدر العزیز الحکیم قل تاللّه اذاً یلعنک کلّ الذّرّات ثمّ علیّ فی الرّفیق الأعلی ولکن انّک احتجبت فی نفسک و اشتغلت بما سمّیت باسم الّذی به تفتخر بین امثالک و کنت من المحتجبین

ایّاک ان یا ذبیح لا تحتجب بحجبات نفسه تاللّه الحقّ الیوم یفرّ الابلیس من تلبیسه و الدّجّال من اضلاله و انّک فاحفظ نفسک عن نفحاته تاللّه انّها تهبّ من اصل الجحیم و جعله اللّه عبرة للّذینهم کانوا علی الأرض بحیث لن یقدر ان یمشی علی ربوة ذات قرار فکیف علی صراط اللّه الّذی کان ادقّ من الشّعر و احدّ من سیف قاطع حدید و انّک انت فاعرف مراد اللّه فی الّذی نطقت لسان الصّدق علیه لتکون من العارفین فوعمرک یا ذبیح لم یکن فی قلبی بغض احد من الممکنات لأنّ اللّه طهّره عن کلّ دلالة و عن کلّ ما یقع علیه اسم شیء و کان اللّه علی ما اقول شهید ولکن لمّا عرفوا هؤلآء نعمة اللّه بأبصارهم و قلوبهم ثمّ انکروها اوحی عن شطر الأیمن مقرّ عرش ربّک الرّحمن ما یتنبّه به عباده لیکوننّ من المتنبّهین و لئلّا یقرّبهم المقرّبون و تأخذهم نفحات العذاب منه و من الّذینهم کفروا و اشرکوا باللّه بعد الّذی نزل عن سمآء الأمر و فی حوله من الملائکة قبیل و انّک انت فکّر فیما جری من قلم اللّه ثمّ تفکّر فی کلماته لعلّ تصل الی ما کنز فیها من لآلئ الّتی لا مثل لها فی الابداع و تستغنی بها عن العالمین کذلک اطلعناک و اخبرناک مرّة اخری فضلاً من لدن ربّک العلیّ الأعلی علی نفسک و علی الّذینهم معک لتکون مطّلعاً به و بما خرج من قلمه ثمّ من فمه و تکون علی بصیرة منیر و تقول فی کلّ حین ان الحمد للّه الّذی هدانا لنفسه المتعالی العلیم المحیط